

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح دعای أَبُو حَمْزَةَ الثَّمَالِي (12)

یکشنبه 01- 09- 1435؛ 08- 04- 1391؛ 29- 06- 2014

I. شرح دعای أَبُو حَمْزَةَ الثَّمَالِي

1. **وَمَا قَدَرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنبِ نِعْمِكَ:** و چه ارزشی دارند کارهای ما در کنار نعمت‌های تو؟! اظهار عجز و ناتوانی است از اداء شکر نعمت‌ها و مَنّت‌های الهی، و تلویحی است به این که اعمال صالح ما عوضی برای نعمت‌های خدای رحمان نیستند، و هیچ گونه معامله و داد و ستد بین حق تعالی و عبادش فرض صحیح ندارد.

2. **وَ كَيْفَ نَسْتَكْثِرُ أَعْمَالًا نُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ:** و چگونه بسیار انگاریم کارهایی را تا پایایی کنیم با آنها در برابر کرم تو. معنای اصلی "کرم" والایی است در مقابل خواری، و جود، و سخاوت، و بخشش از لوازم آن هستند. یعنی، با هیچ بلند پروازی خیالی و وهمانی نمی‌توانیم اعمال خود را برابر پنداریم با بزرگواری و کرم تو. "الْكَرِيمُ" از اسمای حسناى خدای تعالی است، و شیخ عبدالکریم جیلی در الکملات الإلهیه آن را چنین توضیح داده است: و این اسم از اسماء صفات افعال است، و صفتش کرم است، و آن عبارت است از إعطاء به إجمال وجودی تفصیلی را که با آن برساند موجودات وجودی را به غایت کمال. پس، تعیین می‌یابد هر چیزی در مرتبه‌اش چنانچه الآن بر آن است. و این از غایت کرم است، زیرا او تعالی ذخیره نکرده است مرتبه‌ای را تعیین نیاخته باشد در وجود، و ذخیره نکرده است معنایی را از آنچه بر آن متوقف است کمال مرتبه‌ای از مراتب وجود، بلکه کرم می‌نماید بر آنها غایت کرمی را زیادت از آن نباشد. در هر صورت، امام زین العابدین، علی بن الحسین علیهما السلام در این دو جمله از دعای شریف خود بر آنند، تا با یادآوری بزرگی افعال و صفات خدای تعالی و کوچکی و ناچیزی افعال و خلائق، از خدای سبحان درخواست نماید ملاک بنده پروری‌اش را اسماء و صفات خودش قرار دهد، نه افعال و صفات بندگان را. در دعای پنجاهم صحیفه سجّادیه نیز چنین آمده است:

فَارْحَمْنِي اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَمْرٌ حَقِيرٌ، وَ خَطَرِي يَسِيرٌ، وَ لَيْسَ عَذَابِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَثْقَالَ ذَرَّةٍ، وَ لَوْ أَنَّ عَذَابِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ لَسَأَلْتُكَ الصَّبْرَ عَلَيْهِ، وَ أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ لَكَ، وَ لَكِنْ سُلْطَانُكَ اللَّهُمَّ أَعْظَمُ، وَ مُلْكُكَ أَدْوَمُ مِنْ أَنْ تَزِيدَ فِيهِ طَاعَةُ الْمُطِيعِينَ، أَوْ تَنْقُصَ مِنْهُ مَعْصِيَةُ الْمُذْنِبِينَ. فَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَ تَجَاوَزْ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، وَ ثَبِّ عَلَيَّ، إِنَّكَ أَنْتَ الثَّوَابُ الرَّحِيمُ.

(خدایا، بر من رحم کن، که من شخصی حقیرم، و بی اهمیت. عذاب من چیزی نیست که به قدر ذره‌ای هم به پادشاهی‌ات بیافزاید، و اگر می‌دانستم که عذابم چیزی می‌بود که به پادشاهی‌ات بیافزاید، از تو صبر بر آن را می‌خواستم، و دوست می‌داشتم آن برای تو می‌بود ولی خدایا، سلطان تو بزرگتر و پادشاهی‌ات با دوام‌تر از آن است که طاعت طاعت کنندگان بر آن بیافزاید یا بکاهد از آن معصیت گناهکاران. پس، رحمت آور بر من ای مهربان‌ترین مهربانان، و درگذر از من دارای جلال و اکرام، باز گرد بر من، که تو توبه پذیرنده‌ی مهربانی.)

و در بسیاری از دعاها، این چنین آمده است، **"أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ"** (با آن من چنان باش که تو خود اهل آن هستی، و با من چنان مباش که من اهل آن هستم!) حافظ:

3. **بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ:** بلکه چگونه تنگ گیرد بر گناهکاران آنچه فراگرفته است آنها را از رحمت؟! تاکید است بر آنچه در جملات پیشین آورد. یعنی، امکان ندارد سخت‌گیری بر گناهکاران و آنها را در تنگنا قرار دهی به خاطر آن که هم اینک رحمت تو سراسر هستی و زندگی آنها را فراگرفته است، و رحمت تو واسع است، نه تنگ کننده. بار الها، کریمان آنچه را می‌بخشند پس نمی‌گیرند، و تو نه تنها کریمی هستی، بلکه واسع نیز می‌باشی. پس،

چگونه فرض شود که از گناهکاران هم رحمت را باز پس گیری و هم آنها را در سختی و تنگنا قرار دهی؟! این مقدمه‌ای است برای درخواست مغفرت که پس از آن می‌آید.

4. **يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ:** ای گستراننده‌ی آمرزش، ای گشاده دست با رحمت! خدا را با این اسماء حسنا می‌خواند به خاطر تناسب آنها با آنچه در جملات پیش از او در خواست داشت.

"الْمَغْفِرَةُ" از "الْغُفْرَانُ" ستر (پوشاندن) است، و هر چیزی را که بپوشانی، غفران کرده باشی آن را. از همین روی، به کلاه کوچکی که بر سر می‌گذارند، "الْمَغْفَر" می‌گویند. و سه اسم اسمای خدای سبحان مشتق از این ماده می‌باشند، "الغافر"، و "الْغَفَّارُ"، و "الْغَفُورُ". حقیقت مغفرت دیدن و معرفت به ستر و پوشش عبد است با اسماء حسنا الهی. شیخ عبدالکریم جیلی در الکلمات الإلهیه در مورد مغفرت چنین آورده است:

بدان که اسم "الْغَفُورُ" او از اسماء صفات افعال است، و صفتش، چنانچه گذشت، "المغفرة" است، و آن عبارت است از تجلی الهی که ظاهر می‌شود در آن جمال مطلق بدون هیچ تقییدی، و منکشف می‌شود در آن هنگام که او تعالی فاعل افعال عباد است، و آن که افعالشان همه ملیح است زیرا افعال اوست، و آن که مواخذه‌ای بر آنها نیست در آن چون او فاعل است، و به این معنا اشاره دارد خدای تعالی با قول خود، "مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" (11:56 هود) (هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او گرفته است موی جلوی سر او را، پرودگار من بر راه راست است!). اول، بیان فرمود که او فاعل است به توسط آنها، سپس در مقام دوم، بیان فرمود که افعال آنها همه نیک است زیرا او گیرنده موی جلوی سر آنهاست بر صراطی مستقیم.

"الْوَاسِعُ" نیز یکی دیگر از اسماء حسنا خدای تعالی است. گفته شده است که خدا واسع است، و واسع کسی است که دارای سعه، یعنی غنی است ... و آن مختص است به عدم نهایت در متعلقات صفات خالق سبحانه، و اوست که فرا می‌گیرد به قدرت، و رحمت و علم، و اراده، و کلام خود هر چیزی را، و فرا می‌گیرد رزقش جمیع خلقتش را، و رحمتش هر چیزی را. ... واسع متضمن معنایی است که در غنی نیست. مثلاً، می‌گوییم یا واسع الفضل، یا واسع المغفرة، یا واسع الرحمة. پیشتر گفته شد که چون حق تعالی تجلی کند بر کسی با اسم الجواد الواسع و نظایر آن، او را آگاه سازد بر بدیع بودن خویش، و اینکه تکراری در تجلیات او نباشد، و هرچه را او فطر می‌نماید و راه سر بر آوردنش را می‌گشاید بدیع و نو می‌باشد، هر چیزی در آفرینشی نو می‌باشد. تکرار از ضیق باشد و نو آوری از سعه.

در بخشی از شرح شیخ عبدالکریم جیلی در الکلمات الإلهیه بر این اسم چنین آمده است:

... سپس، در ظهورش، او نباشد چیزی غیر آنچه ظاهر شده است، بلکه عین آن است از همه وجوه. علاوه بر آن، او غیر آنچه ظاهر شده است در ظهورش می‌باشد، و او به خلاف آن است از همه وجوه. پس، درک نمی‌شود برایش غایتی از نه از وجهی واحد، و نه از همه وجوه. پس، او واسعی است که قبول می‌کند [هر] دو ضد را، و تجلی می‌کند به [هر] دو وصف، و عین شیء و خلافتش است ...

شیخ ابن عربی می‌گوید:

و برای همین، خواص از عباد الله می‌گویند، تکراری نیست به خاطر اتساع الإلهی، و تنها اُمثال است، که با صور خود قلوب را محجوب می‌سازند از إدراک. پس، عامه خیال می‌کنند تکرار را، در حالی که "الله واسعٌ عَلِيمٌ". پس، کسی که محقق شود به وجود این اسم الواسع، قائل به تکرار نباشد، "بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ".

حافظ:

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم	کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
حسن تو همیشه در فزون باد	رویت همه ساله لاله گون باد
اندر سر ما خیال عشقت	هر روز که باد در فزون باد

در "يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ" اشارتی است به این که مغفرت و غفران نمودن بنده پیش شرط و مقدمه‌ای است برای افاضه و بسط رحمت بیشتر بر او، چه خدای تعالی فیاض علی الإطلاق است، و هیچ بخل و منعی و محرومیتی از جانب او نیست، بلکه این بندگان هستند که با گناهان و خطاهای و جهالت‌ها و جسارت‌هایشان قابلیت دریافت فیض و رحمت بی‌کران الهی را از دست می‌دهند. پس، بنده را زبید که نخست از پروردگار خویش طلب غفران کند، آن گاه، از خزاین جود و کرم و رحمتش هر لحظه فیض نو و جلوه‌ای بدیع و جدید درخواست نماید. پس، مغفرت به منزله تخلیه است، و جلب رحمت از حضرت آن که "بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ" است تخلیه. در "بَلْ كَيْفَ يَصِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ" رحمت ابتدایی خدای تعالی را یادآور شد، که سبب غفران گناهکاران می‌شود، و با "يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ" اشاره فرمود به رحمت ثانوی او تبارک و تعالی، و غفران در این میان شرط دریافت این رحمت خاص است. برای همین، خدای تعالی مغفرت گناهان بندگان را قبل از داخل بهشت شدن آنها قرار داد، "يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ"

و مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ" (61:12 الصّٰف) (تا غفران نماید برایتان گناهانتان را، و داخل فرماید شما را به بهشت‌هایی که از بن آنها جویبارها روان است، و به جایگاه‌هایی پاکیزه در بهشت برین درآورد، این است همان رستگاری سترگ).

5. **فَوْ عَزَّتْكَ يَا سَيِّدِي لَوْ نَهَرْتُ مَا بَرَحْتُ مِنْ بَابِكَ:** قسم به عزّت، ای سرورم، اگر برانیم، نروم از درگاهت. حال که چنین است، ای سرور و مولایم، به عزّت تو قسم، نه تنها از بیم عذاب و سخت گرفتن بر گناهکارانی چون خودم از تو نمی‌گریزم و به جایی دیگر پناه نمی‌برم، که هیچ جایی بیرون از مملکت و سلطه تو نیست، بلکه حتّی اگر تو مرا از خود برانی، من به جای دیگر نمی‌روم و درگاه این چنین کسی که اهل جود و کرم است، و بر گناهکاران سخت نمی‌گیرد، و واسع رحمت و مغفرت و باسط الیدین بالرحمة است هر گز بر نمی‌خیزم و آنجا را ترک نمی‌کنم.

حافظ:

جواب تلخ می‌زیبد لب لعل شکرخا را

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم

مولانا:

آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست
وان ناز و باز و تندى دربانم آرزوست

گفتی ز ناز بیش مرنجان مرا برو
وان دفع گفتنت که برو شه به خانه نیست

سعدی:

شهر بند هوای جانانیم
هر چه ما را لقب دهند آنیم
ره به جای دگر نمی‌دانیم
سر ببازیم و رخ نگردانیم
زر فشانند و ما سر افشانیم
عیب ما گو مکن که نادانیم
ما به عشقش هزارستانیم
ما تماشاگران بستانیم
ما در آثار صنّاع حیرانیم
در همه عمر از آن پشیمانیم
همه عالم به هیچ نستانیم
ترک یار عزیز نتوانیم

ما گدایان خیل سلطانیم
بنده را نام خویشتن نبود
گر برانند و گر ببخشایند
چون دلارام می‌زند شمشیر
دوستان در هوای صحبت یار
مر خداوند عقل و دانش را
هر گلی نو که در جهان آید
تنگ چشمان نظر به میوه کنند
تو به سیمای شخص می‌نگری
هر چه گفتیم جز حکایت دوست
سعدیا بی وجود صحبت یار
ترک جان عزیز بتوان گفت

6. **و لَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّكَ:** و باز نیاستم از تملّق و رزی با تو. "تَمَلَّقُ" تودّد شدید را گویند، و در معنای نرمی و رزیدن بکار می‌رود. خدایا، تو اهل کرم و احسانی، و من از درگاه تو به جایی دیگر نخواهم نرفت، حتّی اگر تندى نمایی و مرا برانی، باز هم دست از تملّق و نرمی عاشقانه با معشوق حقّ خودم بر نمی‌دارم چرا که ...

7. **لِإِنِّي أَنْتَهَى إِلَيْهِ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ:** به خاطر آنچه به من رسیده است از شناخت جود و کرم تو. سبب دست نکشیدن از تملّق را بیان می‌فرماید. خدایا، به من خبری رسیده است و شناختی از جود و کرم تو که امیدم را از لطف و رحمت تو هرگز قطع نمی‌کنم.

نقل شده است که مردی اعرابی نزد نبی اکرم، صلی الله علیه و آله و سلّم، آمد و گفت چه کسی به حساب خلق می‌رسد روز قیامت یا رسول الله؟ نبی اکرم، صلی الله علیه و آله و سلّم، فرمود الله، تبارک و تعالی. اعرابی گفت آیا او خودش؟ فرمود آری. پس، خندید اعرابی. رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، فرمود ای اعرابی، از چه می‌خندی؟! گفت کریم چون سخت گیرد، عفو کند، و چون حساب کند، تسامح ورزد.

و کرم خدا واسع است و برای آن حدّی نیست، چنانچه رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، فرمود: همانا من می‌دانم که آخرین اهل جَنّت از نظر دخول جَنّت، و آخرین اهل نار از نظر خروج از آن، مردی است که آورده می‌شود، گفته می‌شود، عرضه کنید بر او ذنوب صغیر او را. پس، گفته می‌شود آن روز چنین و چنان کردی، و فلان روز چنین و چنان، می‌گوید آری، انکار نتوانم کرد، این در حالی است که بیمناک است از اینکه گناهان کبیرش بر او عرضه شود. آنگاه بدو گفته نمی‌شود، به جای هر سیئه‌ای برایت حسنه‌ای است. می‌گوید، پروردگارا، من کارهایی کردم که در اینجا ندیدمشان! رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم خندید چنانکه حتی دندان‌های پشینش پیدا شد. (این حدیث را مسلم با اختلاف اندکی در الفاظ از از طریق ابودر، رضی الله عنه، نقل کرده است)

8. **وَأَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ:** و تو انجام دهنده‌ی باشی هرچه را خواهی. این تنزیه و تسبیح خدای تعالی است با فَعَال لِمَا تَشَاءُ خواندن خدای تعالی. اشاره است به مقام مشیّت، که غیر از اراده است. و نقل شده است که "أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ وَ

خلق المشیة بنفسها" (همانا خدا اشیاء را با مشیت آفرید، و مشیت را با خودش آفرید). این اشاره است به مطلق بودن قدرت خدای تعالی، و این که هیچ چیزی دافع قضای او و مانع عطای او نیست. مولانا، دفتر پنجم مثنوی:

- | | |
|----------------------------|------------------------------|
| چاره‌ی آن دل عطای مبدلی‌ست | داد او را قابلیت شرط نیست |
| بلک شرط قابلیت داد اوست | داد لب و قابلیت هست پوست |
| اینک موسی را عصا ثعبان شود | هم‌چو خورشیدی کفش رخشان شود |
| صد هزاران معجزات انبیا | که آن نگنجد در ضمیر و عقل ما |
| نیست از اسباب تصریف خداست | نیست‌ها را قابلیت از کجاست |
| قابلی گر شرط فعل حق بدی | هیچ معدومی به هستی نامدی |
9. تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ: عذاب فرمایی هر که را خواهی، با هر چه خواهی، هر گونه که خواهی. پس، عذاب شونده، و آنچه با آن عذاب می‌شود، و چگونگی عذاب همه به مشیت توست.
10. وَ تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ: و مهربانی فرمایی به هر که خواهی، با هر چه خواهی، هر گونه که خواهی. هم چنین رحمت شونده، و آنچه با آن رحمت می‌شود، و چگونگی رحمت شدن هم به مشیت توست، و کسی یا چیزی برای تو محدودیت نمی‌زند.
- مولانا، دفتر اول مثنوی:

جمله گفتند ای وزیر انکار نیست	گفت ما چون گفتن اغیار نیست
اشک دیده است از فراق تو توان	آه آه است از میان جان، روان
طفل با دایه نه استیزد ولیک	گرید او گرچه نه بد داند نه نیک
ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی	زاری از مانی تو زاری می کنی
ما چو ناییم و نوا در ماز تو است	ما چو کوهیم و صدا در ماز تو است
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات	برد و مات ماز توست ای خوش صفات
ما که باشیم ای تو ما را جان جان	تا که ما باشیم با تو در میان
ما عدم هاییم و هستی های ما	تو وجود مطلق فانی‌نما
ما همه شیران ولی شیر علم	حمله‌شان از باد باشد دم به دم
حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد	آنکه ناپیداست هرگز گم مباد
باد ما و بود ما از داد توست	هستی ما جمله از ایجاد توست
لذت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیست را
لذت انعام خود را وامگیر	ثقل و باده و جام خود را وامگیر
ور بگیری کیت جُست و جو کند	نقش با نقاش چون نیرو کند
منگر اندر ما مکن در ما نظر	اندر اکرام و سخای خود نگر
ما نبودیم و تقاضا مان نبود	لطف تو ناگفته ما می شنود
نقش باشد پیش نقاش و قلم	عاجز و بسته چو کودک در شکم
پیش قدرت خلق جمله بارگه	عاجزان چون پیش سوزن کارگه
گاه نقشش دیو و گاه آدم کنند	گاه نقشش شادی و گاه غم کنند
دست، نی تا دست جُنبا ند به دفع	نطق نی تا دم زنده در ضرر و نفع
تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت	گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت
گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست	ما کمان و تیر اندازش خداست
این نه جبر این معنی جباری است	ذکر جباری برای زاری است